

تابان سحری ز مشرق جام  
گر بنگرم آن رخ غم انجام  
در سایه دلش نگیرد آرام  
کآزاد شوم ز بند ایام  
یکباره<sup>۱</sup> خلاص یابد از دام  
کی<sup>۲</sup> پاک شوم ز تنگ و از نام  
تا مهر در آید از در و بام  
بر بوی تو ، چون نیافتم کام

در می‌کده میکشم سبویی

باشد که بیابم از تو بویی

تا جام طرب کشم برویت<sup>۴</sup>  
نظارگی رخ نکویت<sup>۵</sup>  
یاد آر بدردی سبویت  
نایافته قطره‌یی ز جویت  
سیراب شود ز آب رویت  
یابد سحری نسیم کسویت  
واماند کنون ز جستجویت  
بامن چه بد اوفتاد<sup>۶</sup> خویت<sup>۷</sup>؟  
از بخت نیافتم چو سبویت

در می‌کده میکشم سبویی

باشد که بیابم از تو بویی

پیش آر حیات جاودانی  
بی‌آب حیات زندگانی

بینم مگر آفتاب رویت  
جان پیش رخ تو برفشانم  
خود ذره چو آفتاب بیند  
در بند خودم ، نمیتوانم  
کودانده می؟ که مرغ جانم  
کسی<sup>۳</sup> باز رهم ز بیم و امید  
کسی خانه من خراب گردد  
در سوومه مدتی نشستم

ساقی بنما رخ نکویت  
ناخورده شراب ، مست گردد  
گر صاف نمیدهی ، که خام<sup>۱</sup>  
مگذار ز تشنگی بمیرم  
آیا بود آنکه جان تشنه  
یا هیچ بود که ناتوانی  
دل جست و ترا نیافت ، افسوس  
زای تو نکوست با همه کس  
بر بوی تو روزگار بگذشت

ساقی بده آب زندگانی  
می‌ده که کسی نیافت هرگز

۱- دیوان و ج: یکبار<sup>۲</sup> - ۲- ج: تا - ۳- ج: تا - ۴- دیوان: ببویت<sup>۵</sup> - ۵- دیوان: نظارگی از

۶- دیوان: که خاکم<sup>۷</sup> - ۷- دیوان: زچه بدفتاد<sup>۸</sup> - ۸- دیوان: این بیت را اضافه دارد:

می‌نالم شب در آرزوی

می‌گیرم روز در فراغت

در مجلس عشق ، مفلسی را  
 شاید که دهی بدوستداری  
 برخیزم و ترک خویش گیرم  
 و از در من غمت در آید  
 جانرا ز دو دیده دوست دارم  
 از عاشق، خود کران چه گیری<sup>۱</sup>  
 از بهر رخ تو میکند چشم  
 در آرزوی رخ تو بودم

در میکند میکشم سبویی

باشد که بیابم از تو بویی<sup>(۱)</sup>

ساقی بده آب آتش افروز      چون سوخندام<sup>۴</sup> تمامتر سوز

۱- دیوان: رطل<sup>۱</sup> ، ۲- دیوان: آبی<sup>۳</sup> ، ۳- ج: از عاشق سر کران چه گیری<sup>۴</sup> ، ۴- دیوان: سوختیم<sup>۵</sup>

(۱) بعد ازین بیت، بند دیگری در دیوان هست که در دو نسخه خطی مانیت و در نسخه‌های پروا محمد شفیع نیز نیامده و ایشان بند مزبور را از روی کلیات عراقی نسخه خطی کتابخانه پروفیسور شیخ ستاخ کرده و در حاشیه قرار داده‌اند.

و اینست بند از قلم افتاده

ساقی ز شرابخانه نوش  
 مستم بکن! آنچنان که در حال  
 و ز خود سوی من کمی نگاهی  
 سرمست شوم چو چشم مست<sup>۳</sup>  
 ناسو که<sup>۴</sup> ز لطف و انوازت  
 دارد چو بلطف تو دلم چشم<sup>۵</sup>  
 مگذار برهنه‌ام ز لطف  
 چون نیست مرا کسی خریدار  
 دیکه دل من که نینک<sup>۶</sup> خامست  
 در صومعه حشمت<sup>۷</sup> ندیدم

یک جام بیاور و ببر هوش  
 از هستی خود شوم<sup>۳</sup> فراموش  
 بی‌باده شوم خراب و مدهوش  
 گر هیچ بیابم از لبت نوش  
 گیرم همه کام دل در آغوش  
 میدار نسو هم بحال او گوش  
 در من تو ز مهر خلعتی<sup>۴</sup> پوش  
 مولای توام، تو نیز مفروش  
 بر آتش شوق میزند<sup>۵</sup> جوش  
 اکنون شب و روز بر سر دوش

در میکند میکشم سبویی

باشد که بیابم از تو بویی

۱- دیوان چاپ تهران: کن<sup>۱</sup> ، دو بیت اول این بند را نسخه پروفیسور شیرانی نداشته و پروفیسور محمد  
 ۲- « » : کنم<sup>۲</sup> ، شفیع از نسخه چاپ هند ثبت کرده و در سایر موارد نسخه شیرانی معتبر و چاپ  
 تهران بی اعتبارست<sup>۳</sup> ، ۳- دیوان چاپ تهران: ساقی<sup>۴</sup> ، ۴- دیوان چاپ تهران: کی بو که<sup>۵</sup> ، ۵- دیوان  
 چاپ تهران: بلطف دلبرم چشم<sup>۶</sup> ، ۶- دیوان چاپ تهران: جامه‌ی<sup>۷</sup> ، ۷- دیوان چاپ تهران: نیز<sup>۸</sup> ،  
 ۸- دیوان چاپ تهران: سرزند<sup>۹</sup> ، ۹- دیوان چاپ تهران: حشمت<sup>۱۰</sup> ،

وز آب من آتشی برافروز  
 در سر دارم<sup>۱</sup> خماری امروز  
 کز پرتو آن شود شبنم روز  
 ماتم زده را تو نوحه ماموز  
 چه سود ز ناله من و سوز  
 بر لشکر غم نگشت پیر  
 رحم آر برین<sup>۲</sup> تن غم‌اند  
 من میدرم ، از کرم تو مید  
 اینک چو قلندران شب و ر

در میکده میکشم سبویی

باشد که بیابم از تو بویی

بشکن بنسیم می خما  
 تا در کشمکش<sup>۳</sup> که خاکس  
 خاکم<sup>۴</sup> که بجرعه سر درآ  
 کز<sup>۵</sup> خاک در تو یادگ  
 آخر نه ز کوی تو غبارم؟  
 دستیم بده ، که دوستدارم  
 تا پیش رخ تو جان سپارم  
 چون با نفسی فتاده<sup>۶</sup> کارم  
 در سینه شکست هجر خارم  
 دست از همه کارها بدارم

در میکده میکشم سبویی

باشد که بیابم از تو بویی

در ده مدد حیات باقی

این آتش من بآب بنشان  
 می ده که ز باده شبانه  
 در ساغر دل شراب<sup>۷</sup> افگن  
 گفتمی که ناله زار هرشب  
 چون با من خسته می‌سازی  
 دل را ز تو تا شکست<sup>۸</sup> افتاد  
 بخشای برین دل جگرخوار  
 من می شکم ، تو باز می‌بند  
 از توبه و زهد، توبه کردم

ساقی ، سر دردسر ندارم  
 یک جرعه ز جام می بمن ده  
 از جام تو قانعم بدردی  
 یاد آر مرا بدردی خم  
 بگذار که بر درت نشینم  
 از دست مده ، که رفتم از دست  
 زنده نفسی برای آنم  
 این یک‌نفسم تو نیز خوشدار  
 نایافته بوی گلشن وصل  
 در سر دارم که بعد از امروز

باقی دوسه دم که هست ، ساقی<sup>۹</sup>

۱- دیوان: بودم، ۲- حاشیه‌چ از عق: شرابی، ۳- دیوان: شکیب، ۴- دیوان: بدین، ۵- دیوان: تا درد کشم، ۶- دیوان: حاشا، ۷- دیوان: کم، ۸- دیوان و چ: فتاد، ۹- دیوان دم و ب: ساقی، دوسه دم که هست باقی،

من قبل فوات الاغتباق<sup>۱</sup>  
 بستان ، قدحی بیار ساقی<sup>۲</sup>  
 روحی بلغت الی التراقسی<sup>۳</sup>  
 نابوده میان ما تلاقی<sup>۴</sup>  
 قد طاب بذکر کم مذاقی<sup>۵</sup>  
 خوش باشد عشق اتفاقی<sup>۶</sup>  
 کسی وجهک نظره الاقی<sup>۷</sup>  
 کمتر سگک دزت عراقی<sup>۸</sup>  
 یحیی نظراً بکم حداقی<sup>۹</sup>

قد فاتنی الصبوح فادرك  
 در کیسه ز نقد<sup>۱</sup> نیست جز جان  
 کم اصبر قد صبرت حتی  
 دردا که بخیره عمر بگذشت  
 استعذب<sup>۲</sup> مسمعی حدیثاً  
 من زان توام ، توهم مرا باش  
 اشتاق الی لقاك فانظر  
 بگذار که بر در تو باشد  
 استوطن بابکم عسی ان

در میکند میکشم سبویی

باشد که بیایم از تو بویی

مخمور صبوحی الستیم  
 در میکند معتکف نشستیم  
 وز دست تو ، توبه‌ها شکستیم  
 بپذیر ، که نیک تنگدستیم  
 با خویشتمیم ، بت‌پرستیم  
 از بهر تو ز آن همه گستیم<sup>۱۰</sup>  
 در رحمت تو امید بستیم  
 هم زان<sup>۱۱</sup> تویم هرچه هستیم  
 الا شراب وا نرستیم

ساقی . قدحی که نیم مستیم  
 از صومعه پا بیرون نهادیم  
 از جور تو ، خرقه‌ها دریدیم  
 جز جان ، گرو دگر<sup>۲</sup> نداریم  
 ما را برهان ز ما که تا ما  
 با<sup>۳</sup> هر چه که داشتیم پیوند  
 بر درگد لطف تو فتادیم  
 گر نیک و بدیم ، در بدونیک<sup>۴</sup>  
 در ده قدحی که از عراقی

در میکند میکشم سبویی

باشد که بیایم از تو بویی

۱- دیوان : الاعتباق ، در موب این بیت نیست ، ۲- دیوان : در کیسه نقد ، ۳- دیوان :  
 بستان قدحی ، بیار ساقی ، و درج : بیمار ساقی ، ۴- موب : الشراقی ، ۵- دیوان : فاستعذب ، ج : ماستعذب  
 ۶- دیوان : مذتاب بذکر کم مذاق ، ج : مذتاب ، ۷- دیوان : خوش باش بعشق اتفاقی ، ۸- دیوان : یحیی  
 نظراً بکم حداق ، ج : یحیی نظراً بکم حداقی ، ۹- دیوان و م : کروی دگر ، ۱۰- دیوان : ما ،  
 ۱۱- م و ب : شکستیم ، ۱۲- دیوان و م و ب : و ر بدونیک ، ۱۳- دیوان : آن

## ذکر

### سرغزل دیوان نکته پروری و شاه بیت مجموعه سخن گستری در دریای معنوی، یمین الدین خسرو دهلوی

عارفی صاحب رتبه و عاشقی بلند مرتبه است، اشعار آیدار و ایبات غرای آن خسرو خورشید اشتهاز مستغنی از تعریف و بی نیاز از توصیف از باب امتیاز و اصحاب اخبار است، منظومات دلاویز آن دیباچه فصاحت<sup>۱</sup> آتش شوق در جان عاشقان و عارفان میزند، واردات شورانگیز آن طوطی شکر مقال بوستان بلاغت نمک بود بر<sup>۲</sup> جراحی مجروحان تیغ عشق می باشد.

مولوی نامی گرامی **عبدالرحمن جامی** در **بهارستان** خود آورده<sup>۳</sup> که **امیر خسرو** در شعر متشمن است، قصیده و غزل و مثنوی را ورزیده و همه را بکمال رسانیده، تتبع **خاقانی** میکند، هر چند در قصیده بوی نرسیده، اما غزل را از وی گذرانیده<sup>۴</sup> و غزلهای وی<sup>۵</sup> بواسطه معانی آشنا که از لب عشق و محبت بحسب ذوق و وجدان خود آنرا در می یابند، مقبول همه کس افتاده است، خمسه نظامی را کسی به از وی جواب نگفته<sup>۶</sup> و وری آن مثنویهای دیگر دارد همه مطبوع و مصنوع<sup>۷</sup> و زبدة المعانیست<sup>۸</sup>.

دبده سخنوری و کو کبه نظم گستری او از افلاک<sup>۹</sup> برگزیده، صرافان معانی و ممیزان سخندان<sup>۱۰</sup> را برو دستی نیست، و اشعار بسیار<sup>۱۱</sup> از آن منبع فیض الهی و در دریای معرفت نامتناهی بر بیاض رفته، چنانچه در یکی از رسائل خود بیان فرموده

---

۱- ج: دیباچه فصاحت؛ ۲- ج: نمک بر؛ ۳- چوم. در بهارستان آورده؛ ۴- بوب: در قصیده بوی رسیده و غزل را از او گذرانیده، دو نسخه پروفسور محمد شفیع نیز چنین بوده و متن چاپی را از بهارستان تصحیح کرده است؛ نگارنده نیز بتبع ایشان متن را از بهارستان تصحیح کرده، رک: بهارستان چاپ نول کشور ص ۱۰۵ و چاپ تهران ص ۱۱۸؛ ۵- نسخ میخانه: غزلهای امیر؛ ۶- نسخ میخانه: خمسه حضرت شیخ را کسی به از او تتبع نکرده؛ ۷- نسخ میخانه «و وری آن مثنویهای دیگر دارد» را ندارد؛ ۸- در بهارستان نیست؛ ۹- ج: فلك الافلاك؛ ۱۰- جوب: صرافان کانی و ممیزان معانی؛ ۱۱- جوب: بسیاری،

که عدد ابیات من از چهارصد هزار زیاده و از پانصد هزار کمتر است<sup>۱</sup>،  
و بتحقیق پیوسته که آن خسرو نکته سنجان و سرور خردمندان با وجود فضل  
صوری و معنوی در علم موسیقی مهارت تمام<sup>۲</sup> داشته، تصنیفات داپذیر و نقشهای بی نظیر  
ترتیب داده و الحال نیز مصنفات او در میان نغمه سنجان هند بر زبانهاست<sup>۳</sup> و مردم را از  
استماع آن نغمات<sup>۴</sup> ذوقها دست میدهد.

گویند که روزی مطرب بی با آن<sup>۵</sup> بحر معرفت بحث مینماید، و در عین بحث میگوید  
که کسب علم موسیقی بمراتب مشکل تر از فن شاعریست، و این علم را هیچ نسبتی  
بنظم گستری نیست، **امیر خسرو** کیفیت سؤال آن مطرب و حقیقت جواب خود را  
درین قطعه بیان نموده و الزام آن بی سرانجام را عیان فرموده<sup>۶</sup>

#### قطعه<sup>۷</sup>

مطرب بی میگفت با خسرو که ای گنج سخن  
علم موسیقی ز جنس نظم نیکوتر بود  
زانکه آن علمیت کز دقت نیاید در قلم  
وین نه دشوارست کاندز کاغذ و دفتر بود  
پاسخش دادم که من در هر دو معنی کاملم  
هر دو را سنجیده بروزی که آن در خور بود  
فرق، من گویم میان هر دو معقول و درست  
گر دهد انصاف آن کز هر دو دانشور بود  
نظم را علمی تصور کن بنفس خود تمام  
کونه محتاج اصول و صوت خنیا گر بود  
گر کسی بی زیرو بم نظمی فروخواند رواست  
نسی بمعنی هیچ نقصان، نی بنظم اندر بود

۱ - جوب: و پانصد هزار کم است، ۲ - ج: تمامی، ۳ - ج: چنانچه در هند الحال نیز مصنفات  
او در میان است، ۴ - ج: مصنفات، ۵ - ج: با آن، ۶ - ج: امیر خسرو - سؤال آن مطرب و جواب خود  
را درین غزل بیان نموده و حقیقت الزام دادن آن بی سرانجام را عیان فرموده است، ۷ - ج: غزل،

ور کند مطرب بسی هین هین وهان اندر سرود

از برای نظم محتاج سخن گستر بود

نظم را حاصل عروسی دان و نغمه زیورش

نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود

**ارباب اخبار** آورده اند که تولد پدر بزرگوار آن نادره جهان در شهر **کش**<sup>(۱)</sup>

واقع شده و از مردم هزاره **لاچین** است<sup>(۲)</sup> که در حدود **قرشی**<sup>(۳)</sup> می نشستند، و برادران

داشته که صاحب قبیله بوده اند، فلک بواسطه بعضی امور دنیوی میان برادران طرح

جدایی انداخت، و **امیر محمود** با جمعی از خویشان و دوستان خود از برادران<sup>۱</sup> جدا

شد و به **سان چارک**<sup>(۴)</sup> که در نواحی **بلخ** واقعست آمد و مدتی در آن سرزمین<sup>۲</sup>

مقام کرد، و از آنجا نیز بحسب تقدیر دلگیر شده با قبیله<sup>۳</sup> خود کوچ نموده به **غور بند**

که قصبه<sup>۴</sup> از اعمال **کابل** است آمد و در آنجا توطن کرد.

مؤلف **مخزن اخبار** در نالیف خود آورده که تولد **خسرو** در آن موقع واقع شد،

**امیر محمود** نام او **ابوالحسن** کرد و لقب او **امیر یمن الدین**<sup>۵</sup> نهاد، و در آن سال که

**خسرو**<sup>۱</sup> متولد شد سامان بسیاری بدست پدر او آمد<sup>۲</sup> و چون پنج سال از عمر **یمن الدین**

۱- ج: برادر، ۲- م: چارک، ۳- چوم: زمین، ۴- ج: شد با توابع، ۵- چوم: یمن الدین،

۶- ج: که او، ۷- چوم: بدست او آمد.

(۱) **کش**، بفتح اول و تشدید ثانی: ناحیتی است بر سه فرسنگی **جرجان** «کرگانج» در ماوراءالنهر،

«معجم البلدان» ج ۳

(۲) پدر وی از امرای قبیله **لاچین** بوده است که از اترک نواحی **بلخ** اند، «نفحات ص ۵۴۸» ج ۳

(۳) **قرشی**، موضعی است مختصر و داروغه نشین از نواحی **بلخ** نزدیک خزار،

«حبيب السیر ج ۳ ص ۲۸۶/۳۴۹/۶۲۸» ج ۳

(۴) **سان چارک**: در نسخ ما چنین است ولی **سان** و **چاریک** صحیحست که نام دو ناحیت از

نواحی **بلخ** است متصل بهم،

**سان** - بعد الالف نون: من قرى بلخ، «مرصد الاطلاع»

**میرزا بابر** جمعی را که در ظاهر **سمرقند** آثار شجاعت بتقدیم رسانیده بودند منظور نظر مرحمت

ساخته مناصب ارحمند عنایت فرمود و ایالت قبه الاسلام **بلخ** به **امیر شیخ حاجی** تفویض یافت و

**امیر عالی فارسی برلاس** بحکومت ولایت **سان** و **چاریک** شتافت و خطه<sup>۱</sup> اند خود به **امیر**

**شیخ ذوالنون** و برادرش **امیر احمد مشتاق** تعلق گرفت.

«حبيب السیر ج ۴ ص ۵۴»

و منتظم نامری در ذیل وقایع سال ۹۰۹ **سان** و **چاریک** ضبط کرده است، ج ۳

گذشت، **چنگیز خان** عنان عزیمت بجانب **کابل** منعطف گردانید<sup>(۱)</sup>، **امیر محمود** از بهر محافظت جان و بیم تیغ چنگیز خان نمک فرار را بر فخر قرار ترجیح داده از آنمکان بجانب هندوستان روان شد و باجمعی کثیر در بلده **دهلی** بخدمت **سلطان محمد تغلق شاه**<sup>(۲)</sup> مشرف شد، آن پادشاه جهان پناه قدم او را بر خود مبارک گرفته<sup>(۳)</sup>

۱- چوم؛ هند، ۲- چ؛ باجمعی کثیر آمده بشرف خدمت، ۳- چ؛ گرفت و،

(۱) **امیر خسرو** در ۷۲۵ در گذشته و هفتاد و چهار سال عمر داشته است، مؤلف مینویسد: چون پنجسال از عمر وی گذشت **چنگیز خان** عنان عزیمت بجانب **کابل** منعطف گردانید، و این سهوی عظیمست، چرا که **چنگیز** در چهارم رمضان سنه ۶۲۴ وفات یافته و **امیر خسرو** در ۶۵۱ قدم بعمره و وجود نهاده و پنجسالگی وی در ۶۵۶ بوده یعنی سی و دو سال پس از **چنگیز**، چ

(۲) این نیز سهوی بگریست از مؤلف، زیرا که **سلطان محمد تغلق شاه** از ۷۲۵ که سال درگذشت **امیر خسرو** دهلویست، ۲۱ محرم ۷۵۲ سلطنت داشته «معجم الانساب» و نه تنها پدر **امیر خسرو** بلکه خود او هم زمان سلطنت **سلطان محمد تغلق شاه** را در یافته است، چ

در تعلیقات **پروفیسور محمد شفیع برمیه خانہ** که بزبان اردو نوشته شده، در این مقام این عبارت فارسی ملاحظه میشود که: در سالی که **امیر خسرو** از عالم رفته **سلطان محمد** پادشاه شده است، بعد از بیست سال در سنه خسرو از بهمن و سبعمائه رحلت نموده، پس اعتبار پدرش، در ایام سلطنت او خلاف باشد، چنانچ از **تاریخ فیروزشاهی** که مصنف آن مصاحب **میر خسرو** بوده و احوال میر را در تاریخ مذکور نوشته معلوم میشود، «تعلیقات چ، ص ۸»

در **تاریخ فیروزشاهی** تألیف **شمس سراج عقیق** و قایم و سوانح دوران سی و هشت ساله **سلطان فیروزشاه** از تاریخ جلوس (۷۵۲) تا پایان زندگی (۷۹۰) نوشته شده، و فقط در شش موضع ازین کتاب بمناسبت کلام شعری از **امیر خسرو** درج شده (رک: تاریخ فیروزشاهی چاپ هلکنه در ۱۸۹۰ مسیحی ص ۱۸۴/۱۹۵/۳۱۲/۳۵۶/۳۶۰/۳۶۹) و مؤلف نه مصاحب میر بوده و نه معاصر او، و نه احوال میر او را آن کتاب بقلم آورده، و بطوریکه **بداونی** مینویسد: از شعرای عصر **فیروزشاهی** و ندمای او **ملک احمد**؛ **امیر خسرو** است علیه الرحمه، و اگرچه دیوانی از او مشهور نیست، اما دخلهایی که در کلام متقدمین نموده، در سائل از باب فضائل مسطور و مشهورست، از آن جمله درین بیت **ظہیر** دخل نموده که:

### بیت

کلاه گوشه حکم تو از طریق نغان  
ربوده از سر گردون کلاه چہاری  
و گفته که مصراع اول چنین بایستی: زہی طہانچہ قہر تو از طریق نغان  
و بجای «ربوده» در مصراع اخیر «فگندہ» بایستی گفت، دیگر درین بیت:  
ابن سهل سهل بود کہ گوگرد سرخ خواست  
گر نان خواجہ خواستی، آنرا چہ کردمی  
چنین گفته کہ: ابن سهل سهل بود کہ آب حیات خواست، دیگر درین بیت:  
گر مشک خواند خاک دہت را فلک، مرنج  
سرخ گہر بطن خریسدار نشکند  
گفته کہ: گر لعل خواند سنک دہت مشتری مرنج،

و بعضی اشعار او نیز بنظر در آمده اما بخاطر نمانده، و چون **ملک احمد** خان صدقویار کار امیر بود، این دخلهای او را پادشاه و ندما و فضلالی زمانه بسیار پسندیده اند و غنیمت دانسته،

«منتخب التواریخ بداونی چ ۱ ص ۲۵۵ تا ۲۵۷» چ





بعضی گفته‌اند که این دوبیت را در<sup>۱</sup> مدح سلطان محمد تغلق شاه گفته است، در مخزن اخبار<sup>۲</sup> مسطورست که امیر خسرو را اعتقاد تمامی به شیخ مصلح‌الدین سعدی بوده و همیشه آرزوی<sup>۳</sup> صحبت ایشان میکرده، در وقتی که سلطان غیاث‌الدین بلبن<sup>۴</sup> ملتان را مقر سلطنت خود ساخت، امیر خسرو بساطان<sup>۵</sup> عرض نمود که دو کلمه بحضرت شیخ سعدی بنویسید و خدمتش را از روی خواهش بطلبید<sup>۶</sup> شاید که بتوجه شما سعادت صحبت آن بزرگ دریا بیم<sup>۷</sup> سلطان از کثرت توجهی که به امیر خسرو داشت، زر بسیاری با پاره‌یی تحائف هند و دیوانی از امیر خسرو به شیراز فرستاد، و از روی ادب طلب شیخ فرمود، آن نقد و جنس وقتی به شیخ سعدی رسید که منزوی شده بود، چون آن امانت بنظر او در آوردند<sup>۸</sup> تمام را بفقراء و مساکین بخش فرمود<sup>۹</sup> اشعار امیر خسرو را مطالعه نموده تحسین بسیار کرد<sup>۱۰</sup> و پاره‌یی از اشعار خوب خود بر بیاض برده<sup>۱۱</sup> با مکتوبی ارسال داشت، و در آنجا اظهار این معنی نمود که باقی عمر از زاویه بیرون نمی‌آیم<sup>۱۲</sup> مرا معاف دارند.<sup>۱۳</sup>

شیخ آذری<sup>۱۴</sup> در جواهر الاسرار آورده که شیخ مصلح‌الدین در نهایت پیری برای خاطر یمین‌الدین از شیراز به هند رفته و با او صحبت داشته<sup>۱۵</sup> و خسرو را بآن

۱- ج: این دوبیت در، ۲- موب: مخزن اسرار، ۳- ج: آرزومندی، ۴- ج: محمد بلبن، ۵- ج: بدو، ۶- م: بنویسد و او را از روی خواهش بطلبید، ۷- ج: آن بزرگوار را دریا بیم، ۸- ج: بنظر آوردند، ۹- م، ب: فرموده، ۱۰- ج: مطالعه فرموده تحسین بسیاری نموده، ۱۱- ج: بر بیاضی نوشته، ب: بر بیاض نوشت، ۱۲- ج: بر نمی‌آیم، ۱۳- ج: دارید، ۱۴- ج: صحبتها،

(۱) شیخ جلال‌الدین حمزه بن علی ملک الطوسی البیهقی متخلص به آذری

مصنفاتش بسیارست از جمله جواهر الاسرار عمرش هشتاد و دو سال بوده و وفاتش در ۸۶۶ واقعه‌شده قبرش در اسفراین است،

نخستین کسی که از وی بتفصیل یاد کرده دولتشاه سمرقندی است که با وی معاصر نیز بوده،  
 رك تذکره دولتشاه س ۳۹۸، ج

ازوست

بهرچه در نگریم لطف بسی‌نهایت تست  
 که کارها همه موقوف یک عنایت تست  
 که این معامله در حلقه هدایت تست  
 که هرچه بر ورق کائنات، آیت تست  
 چرا که جمله ذرات در حمایت تست

تویی که غایت هر آخری هدایت تست  
 عنایتی کن و ما را بکار خود مگذار  
 متاع وصل به بازار می نتوان یافت  
 چه حاجتست بما آیتی فرستادن  
 حمایت از دگری آذری نخواهد خواست

«از چنگ غیاثی مذهب، شماره ۳۶۶۷ کتابخانه ملک» ج

حضرت اخلاص تمامی بوده<sup>۱</sup> چنانچه درین دو بیت اعتقاد<sup>۲</sup> خود ظاهر گردانیده است:

بیت

خسرو سرمست اندر ساغر معنی بر بیخت

شیره از خمخانه مستی که در شیراز بود

و جای دیگر میگوید که:

جلد سخنم دارد، شیرازۀ شیرازی

بر رای منیر و ضمیر بیضا تأثیر<sup>۳</sup> ارباب دانش پوشیده نماند که آنچه مؤلف مخزن اخبار بیان کرد در باب ملاقات واقع نشدن این دو عزیز با قول اکثر ارباب تاریخ موافقت. و در اکثر کتب معتبر بنظر این محقق در آمده که **شیخ سعدی** سی سال پیش از آنکه عالم فانی را وداع کند، گوشه نشین شد، اما چون توان گفت که **شیخ آذری** غلط کرده است؛ زیرا که او یکی از اکابرست و این قسم بزرگان سهو نمیفرمایند، ولیکن آنچه بخاطر **مؤلف کتاب میخانه، عبدالنبی<sup>۴</sup> فخر الزمانی** میرسد اینست که البته این دو بزرگوار<sup>۵</sup> یکدیگر را دیده و صحبت همرا در یافته اند که اگر بظاهر این معنی صورت نبسته باشد، در باطن دست داده خواهد بود. حاشا که سخن **شیخ آذری<sup>۶</sup>** خلاف باشد<sup>۷</sup>

ارباب تاریخ رحمهم الله آورده اند که چون بعد از فوت **مبارک شاه خلجی<sup>۱</sup>** نسیم عالم تحقیق بمشام جان آن صاحب توفیق وزید، دست ارادت از آستین جامه ارباب دولت بر آورده، لباس فخر فقر در بر کرد. و خود را بخدمت قطب المحققین قدوة الواسلین، نظام الملة والدین، **شیخ نظام الدین اولیاء<sup>۲</sup>** رسانید و آنچه از مال و منال دنیوی که در مدت حیات بهم رسانده بود، در قدم **شیخ بزرگوار** نثار کرد، و این دو بیت

۱- ج: حضرت شیخ اخلاص تمامیت، ۲- م: اخلاص، ۳- جوب: بر رای ضمیر منیر بیضا تأثیر، ۴- ج: عبدالنبی خان، ۵- م: دو بزرگ، ۶- م: آذری، ۷- ج: بعد از میرسد اینست، بجای عبارت متن چنین آورده: که حضرت مصلح الدین در اول جوانی در ایام سیاحت وقتی که خسرو در سفر سن بود، خود را بدور رسانده و با او صحبت داشته»

(۱) **قطب الدین مبارک شاه اول** (۷۱۶-۷۲۰) «معجم الانساب» ج

(۲) **سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیاء** محمد بن احمد بن علی بخاری بدائونی (۶۳۱-۶۳۶)

(۷۲۵) «اخبار الاخیار» ج

درصفت خانقاه او گفت:

### نظم

جدار خانقاه او بتقدیم      حطیم کعبه را مساند بتعظیم  
ملک کرده بسقفش آشیانه      چو اندر سقفا گنجشک، خانه

گویند که آنچه **یمین الدین** آنروز در قدم مبارک شیخ ریخت، همه را بمستحقان رسانید، و **امیر خسرو** از روی اخلاص و اعتقاد<sup>۱</sup> آنقدر خدمت پیر روشن ضمیر خود نمود، که آن بزرگ دین همیشه زبان بتحسین او میگشود، و مکرر این معنی اداء مینمود که در روز حشر هر کس از خلق الله بچیزی فخر نمایند، من بسوز سینۀ این ترک فخر کنم. و امیدوارم که ایزد تعالی مرا بدو بخشد،

اصحاب تاریخ **هند** آورده اند که حضرت شیخ، از کثرت توجهی که بدو داشت مدام او را **ترک الله** خواندی، و مکرر فرمودی که **ترک الله!** من<sup>۲</sup> از وجود خود بر نجم لیکن از تو تر نجم، و این دو بیت **امیر خسرو** در باب نوازش پیر روشن ضمیر بیان کرده<sup>۳</sup>:

### نظم

بر زبانت چونکه نام بنده ترک الله رفت  
دست ترک الله بگیر و هم باللش سپار  
چون من مسکین ترا دارم، همینم بس بود  
نیست حاجت خواهش آمرزش پروردگار

اما حضرت شیخ نظام الدین از کمال اولیاست، و کشف و کرامات این<sup>۴</sup> بزرگ دین و سرد فتر از باب بقین، زیاده از آنست که درین مختصر<sup>۱</sup> شمه ای از آن گنجد<sup>۲</sup> و آن بزرگوار مرید **شیخ فرید شکر گنج**<sup>(۱)</sup> است، و او بچند واسطه دست انابت بحضرت **خواجه معین الدین چشتی**<sup>(۲)</sup> میرساند،

۱- چ: در قدم شیخ، ۲- چ: اعتقاد تمام، ۳- موب: ترک من، ۴- چوم: پیر میان کرده، ۵- چ: آن،

۶- م، ب: مختصرات، ۷- چ: بگنجد،

(۱) **شیخ فریدالد سعودی** بن عزالدین محمد بود، نود و پنج سال عمر یافت و در ۶۶۴ درگذشت،

«سفینة الاولیاء و اخبار الاخیار»

(۲) **خواجه معین الدین** بن غیاث الدین حسن الحسینی سجزی سر حلقه مشایخ چشتی **هند** است

«سفینة الاولیاء»

ولادتش در ۵۲۷ و وفاتش در ۶۲۳ بوده است،

افضل الفضلاء مولانا عبدالرحمن جامی در نقحات<sup>(۱)</sup> آورده که امیر خسرو بامر پیر خود بسعادت خدمت حضرت خضر نبی علیه السلام<sup>۱</sup> مستسعد گردید، و از وی استدعا نمود که آب دهن مبارک خود در دهن من بینداز، تا از برکت آن در سخنوری صاحب رتبه شوم.

**خضر علیه السلام** فرمود که این دولت را **سعدی** برد، خسرو از استماع این کلام شکسته خاطر گردید، و بخدمت پیر آمد و حقیقت حال باز نمود، آن بزرگوار آب دهن مبارک خود بعوض آب دهن **خضر علیه السلام** در دهان **یمین الدین** انداخت تا برکت<sup>۲</sup> آن ظاهر شد، چنانچه در<sup>۳</sup> سخنان او چاشنی آن حلاوت باهرست<sup>۴</sup> و در آن ایام این رباعی را حضرت **شیخ نظام الدین** در مدح **یمین الدین خسرو** گفته و بر مریدان خود خوانده:

### رباعی

خسرو که بنظم و نثر، مثلش کم خاست  
ملکیت ملک سخن این خسرو راست  
این خسرو ماست، ناصر خسرو نیست  
ریرا که خدای، ناصر خسرو ماست<sup>۵</sup>

و آن بلبل هزارستان<sup>۶</sup> مصنفات تمام عمر خود را منقسم بچهار قسم نموده، هر قسمی را نامی کرده، اشعار اول جوانی و بهار زندگانی را **تحفة الصغر** نام نهاده<sup>۷</sup> و و ایات هنگام شباب و میانه عمر را به **واسطه الحیوة** موسوم فرموده، و منظومات ابتدای<sup>۸</sup> سلوک را **غرة الكمال** لقب نهاده، واردات زمان کهولت و تکمیل را **بقیة النقیه** خطاب داده است،

و در کتاب مذکور<sup>(۲)</sup> مسطورست که خسرو را روزی بخاطر<sup>۹</sup> رسید که چه

۱- ج: خضر علی نبینا و علیه السلام؛ ۲- موب: برکت؛ ۳- ج: از؛ ۴- ج: ظاهرست؛ ۵- ج: ذکر رباعی شیخ نظام الدین را در صفحه قبل و بعد از «ایزد تعالی مرا بدو بخشد» باین عبارت آورده است؛ و این رباعی از آن سلطان المشایخ است که در نوازش مرید رشید خود امیر خسرو فرموده است؛ ۶- م: بلبل بوستان، ۷- ج: نموده؛ ۸- ج: ابتدائی، ۹- ج: ب؛ در خاطر؛

(۱) نگاه کنید بچاپ لکنهو م ۵۴۸، ج

(۲) نقحات مقصودست؛

بودی اگر نام من خسرو نبودی، و بدین اسم اشتهار نیافتمی، که ازین نام بوی سلطنت آید، مرا نامی خوش می آید که از آن درویشی و فقیری ظاهر شود، تا در روز حشر بدان نام فخر کنم، و این معنی را بعرض پیر خود رسانید، آن روشن ضمیر جواب داد که در وقت صالحی برای تو نامی<sup>۱</sup> از درگاه آلهی خواسته شود، بعد از چند روز به **یمین الدین** گفت: ترا در روز قیامت **محمد کسه لیس** خوانند، و بدین اسمت مسمی گردانند، و بصحت پیوسته که **امیر خسرو** هفتاد و چهار سال عمر کرده و در شب جمعه<sup>(۱)</sup> و دیعت حیات را بموکلان قضا و قدر سپرده است، مدفن آن نادره جهان در حضرت<sup>۲</sup> **دهلی** است، مؤلف این تالیف بسعادت زیارت آن صاحب سعادت مستسعد گردیده، در تحت اقدام پیر خود آسوده است، و بر لوح مزارش تاریخ فوت او **طوطی شکر مقال** (۷۲۵) و **عدیم المثل** (۷۲۵) نوشته اند، الحق که این هر دو<sup>۳</sup> تاریخ را خوب یافته اند<sup>(۲)</sup>، برزای عقده گشای ارباب دانش پوشیده نماند که **امیر خسرو** ساقی نامه بسامانی منظوم نساخته مگر بروش حضرت شیخ نامی گرامی **شیخ نظامی**<sup>۴</sup> این ضعیف بنا بر

۱- نام ۲- حضرت ، ب: در ارض ۳- ج که هر دو ۴- ج: مگر بروش که حضرت شیخ نامی گرامی شیخ نظامی؟

(۱) شب جمعه هژدهم شوال و بعضی روز چهارشنبه نوشته اند، در حاشیه خزینه الاصفیاء از مخبر الواصلین ابیات درج شده و این چند بیت از آنجاست:

خسرو دهلوی بحکم خدا	بش جمعه شد ز دار فنا
عمر هفتاد و پنج سالش بود	کآن زمان شد بحضور مبعود
هژدهم بود از مه شوال	که گذشت او ازین جهان ملال
خسرو دهلوی بهشتی بود	سال نقلش بگو که «چشتی بود» ۷۲۵

«خزینة الاصفیاء، ج ۱ ص ۳۴۲ و سفینة الاولیاء، ص ۱۰۰ و اخبار الاخیار ص ۱۰۰»

(۲) هر دو ماده تاریخ از **مولانا شهاب معنائی** است درین قطعه که بر لوح مزارش

منقود است<sup>۱</sup>

میر خسرو، خسرو ملک سخن	آن محیط فضل و دریای کمال
نثر او دلکش تر از ماه معین	نظم او صاف تر از آب زلال
بابل دستا سرای بس قرین	طوطی شکر مقال بی مثال
از پی تاریخ سال فوت او	چون نهادم سر بزبانوی خیال
شد «عدیم المثل» یک تاریخ او	دیگری شد «طوطی شکر مقال»

**سید مهدی** نامی در ۹۹۷ بر مزارش عمارتی ساخته بود و عمارت سنگ مرمر که اکنون موجود است بانیش **عماد الدین حسن** است که در ۱۰۱۴ بنا کرده<sup>۱</sup>

«منتخب التواریخ بدائونی ج ۱ ص ۲۰۱ و ارمغان هندستان ص ۳۹»

بقیه در صفحه بعد

میمنت از سکندر نامه<sup>۱</sup> آن بزرگوار پاره‌یی بدرنوشته وساقی نامه‌یی ترتیب داده ، امید که آن انتخاب منظور نظر دشواریسندان این ایام گردد ، بحق الحق ،

### ساقی نامه یمین الدین امیر خسرو دهلوی<sup>۲</sup>

پیا تا بشادی و فرخندگی	بر آریم بسا هم دم زندگی <sup>۳</sup>
بهم صحبتان دوستگانی دهیم	نشینیم و داد جوانی دهیم
اگر باز کاویم بنیاد را	بنا بر غمست آدمی زاد را

۱- حاشیه ج : یعنی آینه سکندری<sup>۱</sup> ۲- این عبارت در «ج» نیست. ۳- ج : دمی زندگی

مانده از صفحه قبل

و اینک برای مزید فائده و رفع پاره‌یی اشتباهات مؤلف و سایر تذکره نویسان، ترجمه امیر خسرو را از قدیمترین مأخذ که نیمی از آن نوشته خود اوست نقل میکنیم :

مولانا سید محمد بن مبارک العلوی الکرمانی المدعوبه امیر خسرو متوفی در سنه ۷۶۷ هجری خلیفه حضرت سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیاء در کتاب سیر الاولیاء ترجمه امیر خسرو را چنین آورده: آن سلطان الشعراء برهان الفلا، امیر خسرو شاعر رحمة الله علیه که کوی سبقت فضل از متقدمان و متأخران برده بود، و باطنی صاف داشت، طریقه اهل تصوف در صورت و سیرت او پیدا بود، اگر چه تعلق پادشاهان داشت، فاما از آنها بود که گفته اند: مصراع، کمر خدمت سلطان بپند و صوفی باش، و کاتب حروف از والد خود رحمة الله علیه سماع دارد که میفرمود: در آن روز که امیر خسرو تولد شد، در جوارخانه امیر لاجین پدر امیر خسرو دیوانه یی بود صاحب نعمت پدر امیر خسرو، امیر خسرو را در جامه پیچیده پیش آن دیوانه برد، دیوانه فرمود آوردی کسی را که دو قدم از خاقانی پیش خواهد بود، المرض چون بعد بلاغت رسید، بشرف ارادت سلطان المشایخ مشرف گشت، و بانواع مراحم و شفقت مخصوص گردید، و بنظر خاص ملحوظ شد، و در آن ایام سلطان المشایخ در خانه راوت عرض (کذا) جد مادرین امیر خسرو نزدیک دروازه هنده پل میبود، امیر خسرو در آن ایام در آغاز شعر گفتن بود، هر نظم که گفتی بخدمت سلطان المشایخ گذرانیدی، تا روزی حضرت سلطان المشایخ فرمود: طرز سفاهانیان بکوی، یعنی عشق انگیز و زلف و خال آمیز، از آن روز باز امیر خسرو علیه الرحمه در زلف و خال بتان پیچید و آن صفات دل آویز را بنهایت رسانید، بعد دیوان مهتدی و منتهی برابر قاضی معز الدین پایچه پدر مولانا رفیع الدین پایچه بخدمت سلطان المشایخ تمام گذرانید، و رموز و اشارات آن تحقیق کرد، و از میان شعرای عهد پیش پادشاهان بلند مرتبه، مشهور گشت و با اعتقاد صادق در محبت سلطان المشایخ بعدی کوشید که شایان محرمیت اسرار آن حضرت گشت، روزی در مدح سلطان المشایخ پیش سلطان المشایخ شعری گذرانید، فرمان شد که چه میخواهی؟ چون هوس سخن در نظم داشت، شیرینی سخن خواست، فرمان شد که آن طاس شکر که زیر کت (کذا) است، بیار و بر سر خود نثار کن، و قدری هم از آن بخور، امیر خسرو همچنان کرد، لاجرم شیرینی سخن او شرق و غرب عالم گرفت، و فخر شعرای سلف بقیه در صفحه بعد

به ازشاد بودن دگر کار نیست  
همه در غم زیستن مرده اند  
کسی را بمردن نیاید هوس  
چه داریم بیهوده دل نیز تنگ  
غم دی و فردا بیکسو نهیم

چو غم را کرانه پسیدار نیست  
کسانی کدرخت از جهان برده اند  
همه کس طلبکار عمرند و بس  
بقارا چو تنگست جای درنگ  
يك امروز در خوشدلی رو نهیم

مانده از صفحه قبل

و خلف گشت ، و این درخواستی که او کرد ، با اجابت مقرون شد ، تا آخر عمر پشیمانها خورد  
که چرا بهتر ازین نخواستم ، و از کتبی که انشی اوست کتابخانه برگشت ، و اگر کتابی تمام نردی  
و بخدمت **سلطان المشایخ** گذرانیدی ، سلطان المشایخ آن کتاب بر دست سردی ، و فرمودی که  
فاتحه ی بخوانیم ، و همچنان بردست **امیر خسرو** بدادی ، و وقتی بودی که باز نردی و چند سطری  
نظر فرمودی ، این هم برای کمال حال **امیر خسرو** بود تا او بقرن شمعی فریفته نشود ، و دنبال  
کاری بهتر ازین باشد ، و اوقات این بزرگ معمور بود ، و هر شب بسوقت تهجد ، هفت سیاره کلام الله  
بخواندی ، روزی **سلطان المشایخ** ازو پرسید که : **ترك** ! حال مشغولها چیست ؟ عرض داشت  
مخدوما ! چند گاه باشد که بوقت آخر شب گریه مستولی میشود ، **سلطان المشایخ** فرمود :  
**الحمد لله** اندکی ظاهر شدن گرفت ، و **سلطان المشایخ** چندین رقعات متضمن ذوقها بخط مبارک  
خود بجانب **امیر خسرو** در قلم آورده است ، چنانکه فوائد آن درین کتاب محل ثبت افتاده ،  
**امیر خسرو** را بخدمت **سلطان المشایخ** محلی و قربتی تمام بود ، بهر وقت که خواستی پیش رفتی  
و در کل امور مشورت با او بودی ، و اگر از یاران اعلی کسی را درخواست بودی ، **امیر خسرو**  
را میگفت تا او بگذرانیدی ، چنانکه در ذکر شیخ **نصیر الدین محمود** تحریر یافته است ،  
مرحمتهای **سلطان المشایخ** که در باب **امیر خسرو** بود ، آنرا کتاب کرده نسخه آن اینست :

**یکبار سلطان المشایخ** این بنده را فرمود که : من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نیایم  
وقتی مردی بخدمت **سلطان المشایخ** درخواست و جرات نمود که از نظرها که در حق  
**امیر خسرو** است ، یکی در کار من کن ، در حضور او جواب نفرمود ، اما بنده را گفت : آنوقت  
در خاطر من میگذشت که میخواستم آن مرد را بگویم که آن قابلیت بیار ،

وقتی بر زبان خواجه رفت که : دعای من بگو که بقای تو موقوفست بر بقای من ، باید که  
ترا پهلوی من دفن کنند ، این سخن کرات بخدمت ایشان یاد داده شده است ، و ایشان فرموده که  
همچنین خواهد بود ان شاء الله تعالی ،

و خدمت خواجه با بنده عهد خدایی کرده است که هر گاه در بهشت بخرامد ، بنده را بر  
آنر خو در بهشت برده ان شاء الله تعالی ،

وقتی خواجه در خواب دید گویی در پایان **هنده پل** نزدیک دروازه ، پیش خانه **شیخ**  
**نجیب الدین متوکل** آبی روان شده است ، بغایت روشن و صافی ، و دعا گوی در دکانچه یی بلند  
بر نشسته است ، و وقتی بغایت خوش امیدواری پیدا شده در چنان وقتی در خاطر من گذشتی و برای  
بقیه در صفحه بعد



دل امروز در بند فردا ممان  
بعمری که نقدست و از غم تهیست  
چو خواهی غم و شادمانی گذاشت  
بمی تازه گردان دل ریش را  
بیا ساقی آن جام شادی فزای  
مگر تا بفردا نیابسی امان  
غم عمر نسیه خوری ابله‌یست  
جهان خوش گذار، ارتوانی گذاشت  
رها کن حساب کم و بیش را  
که بنیاد غم را در آرد ز پای

### سج: نکر

مانده از صفحه قبل

تو از خدا نعمتی که ما را مطلوب باشد خواسته‌ام ، میدانم که دعا مستجاب شده است ، و در تو آن حال پیدا خواهد شد، ان شاء الله تعالی

و بنده وقتی از زبان مبارک خواجه شنیده‌ام که فرمودند که: امشب دیر دعا گو فروخواندند که **خسرو** نام درویشان نیست ، خسرو را بنام **محمد کاسه‌لیس** خوانید ، از غیب بنده را این خطاب آمده است ، و مخبر صادق صلی الله علیه و آله وسلم اخبار کرده بدین اسم بنده امیدوار نعمتهای ابدیست ، انشاء الله العظمی ،

بنده را خواجه **ترك الله** خطاب کرده است ، و چندین فرمان موشح و مزین بخط مبارک ایشان بدین خطاب در حق بنده مبذول بوده و بنده آنها را تعویذ ساخته تا بوقت دفن برابر بنده باشد فردای قیامت رحمان بحق من بیچاره بدان کاغذها ببخشاید ، ان شاء الله تعالی الکریم ، این بیت هم از نفس ایشان شنیدم :

در پیش تو ای از همه کس بس که منم

خواجه بنده را طاب فرمود ، چون بنده پیش رفت، فرمودند که :

خوابی دیده‌ام بشنو، بعد از آن بر زبان مبارک ایشان گذشت که شب آدینه در خواب میبینم **شیخ صدرالدین پسر شیخ السلام بهاءالدین زکریای** علیه الرحمه پیش آمده، من بتواضع بلیغ پیش آمدم ، او خود چندان تواضع نمود که نتوان گفتم ، در اثنای آن میبینم تو که **خسروی** از دور پیدا شدی و نزدیک ما آمدی، و بیان معرفت آغاز کردی، هم‌درین میان **صالح مؤذن** بانکه نماز گفت، از خواب بیدار شدم ، چون این خواب تقریر فرمودند ، گفتند: بنکر این چه مرتبه باشد؟ بعد از آن من بیچاره از سر زاری و نیازمندی عرض داشت کردم که : من کناس را چه حد آن مرتبه باشد؟ نه آخر داده شماست ؟ خواجه را ازین سخن گریه گرفت ، با او از بلند گریست، بنده نیز از گریه سخت ایشان در گریه شد، بعد از آن خواجه فرمود تا کلاه خاص دادند ، بدست مبارک خود بنده را لباس کرد و فرمود: که میباید که کلمات مشایخ بسیار در نظر داری!

**سلطان المشایخ** از غایت شفقتی که در باب **امیر خسرو** داشت، این دو بیت فرمود:

### مراثی حضرت الشیخ

**خسرو** که بنظم و نثر مثلش کم‌خاست

آن خسرو ماست ، **ناصر خسرو** نیست

سبحان الله کدام مرتبه بهتر ازین تواند بود که بر زبان در بار حضرت **سلطان المشایخ**

قدس الله سره‌العزیز در وصف **امیر خسرو** گذشت، زهی کمال عظمت **امیر** و شفقت و پرورش حضرت

بقیه در صفحه بعد

ز خونسابه دهرامانم دهد  
 که بی مغزیش مغز را شد دوا  
 بدل جان نوریزد از راه گوش  
 که یابد از و عمر پابندگی  
 ثناگوی اسکندر ثانیم  
 کزو آب جیحون در آید برود  
 که اسکندر خفته خیزد ز خواب  
 بعاشق نوازی فرو ریز می  
 ز تشویش خویشم رهایی دهد

بمن ده که راحت بجانم دهد  
 بیا مطرب آن بربط خوش نوا  
 بزنی تا چو بر باید از مغز هوش  
 بیا ساقی آن چشمه زندگی  
 مرا ده که من خضر پنهانیم  
 بیا مطرب این نغمه زن در سرود  
 بر آور بدانگونه بانگ رباب  
 بیا ساقی اندر قدح پی پی  
 میی کو بعشق آشنایی دهد

مانده از صفحه قبل

**سلطان المشایخ** قدس الله سره العزیز،

باز آیم بر ذکر **امیر خسرو** رحمه الله علیه، وقتی در **غیاث پور** در خانه والد کاتب حروف  
 رحمه الله علیه **امیر خسرو** دعوتی داده بود، **سلطان المشایخ** و بزرگان شهر در آن جمعیت حاضر  
 بودند، **بهلول قوال** در صوت این غزل **امیر حسن** میگفت:

### نظم

زهی ترکی که از خمهای ابرو  
 بگوش مدعی کسی جای گیرد  
 الفرض چون سماع فروداشت کردند، **امیر خسرو** غزل خود آغاز کرد، چون مطلع خواند،  
 بسته شد، غزل **شیخ سعیدی** آغاز کرد،

### بیت

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت  
 جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت  
 این غزل تمام بغایت مرق بخواند، بعد از او پرسیدند: چه حالتست که هر بار غزل خود میخوانی،  
 بسته میشوی؟ گفت چندان معنی هجوم میآورد که در ضبط آن حیران میشوم، آخر الامر **امیر خسرو**  
 برابر **سلطان غیاث الدین تغلق** در **لکهنوتی** رفت، در غیبت او **سلطان المشایخ** بدرجنت  
 خرامید، چون از آن سفر باز آمد روی خود سیاه کرد، و پیراهن پاره در میان خالک غلطان، پیش در حظیره  
**سلطان المشایخ** آمد، مصراع:

جامه دران، چشم چکان خون دل

بعد گفت: ای مسلمانان! من کدام کس باشم که برای اینچنین پادشاهی بگیریم؟ فاما برای خود  
 کریم، که بعد از **سلطان المشایخ** مرا چندان بقائی نخواهد بود، بعد ششماه بزیست و بر حمت حق  
 پیوست، و در پایان روضه **سلطان المشایخ** مدفن یافت، رحمه الله علیه،

«سر الاولیاء، چاپ دهلی، ص ۳۰۱ تا ۳۰۵»

بیا مطرب آن پسرده‌های کلیم<sup>۱</sup>  
 نوازش چنان کن که جان نثرند  
 بیا ساقیا در ده آن خوب جام<sup>۲</sup>  
 چنان گوش من پر کن از بانگ نوش  
 بیا مطرب آن جرّه طفل وش  
 نوایی که تعلیم کرد از نخست  
 بیا ساقی آن باده تلخ قام  
 بده تا بشیرینی آرم بکار  
 بیا مطربا بر کش آواز تر  
 روان کن که خشکست رود رباب  
 بیا ساقی آن شربت خوشگوار  
 بده تا چو در تن در آرد توان<sup>۳</sup>  
 بیا مطرب اسباب می کن تمام  
 که گر چون عروسانش در بر نهی  
 بیا ساقی آن گنجدان نشاط  
 بده تا بساط سخن نو کنم  
 بیا مطربا<sup>۴</sup> ساز کن چنگ را  
 رهی گیر کز ذوق آواز وی  
 بیا ساقی آن باده دلنواز<sup>۵</sup>  
 میی صاف کآید چومارا بتن  
 بیا مطربا نغمه‌یی خوش بر آر

کزو گشت پوشیده عقل سلیم  
 شود رسته زین عقل ناسودمند<sup>۶</sup>  
 که شد قرّة العین مستانش نام  
 که بیرون رود پندناصح<sup>۷</sup> ز گوش  
 چو طفلان ببر گیر و بنواز خوش  
 بزن چوب ، تا باز گوید درست  
 که شیرینی عیش ریزد بکام  
 که تلخی بسی دیدم از روزگار  
 دماغ مرا تر کن از ساز تر  
 از آن دست چون ابر، باران آب<sup>۸</sup>  
 کزو بزم گردد چو خرم بهار  
 گل زرد من زو شود ارغوان  
 بدین ارغنون ساز طنبور نام  
 می تر دهد از کدوی تهی  
 که اندیشه را در نوردد بساط<sup>۹</sup>  
 وزو مجلس آرای خسرو کنم  
 بنالش در آر آن<sup>۱۰</sup> تر آهنگ را  
 حریفان نگردند دمساز می<sup>۱۱</sup>  
 دل آهین من آینه ساز  
 توان دید جان آشکارا بتن  
 بزاری یکی قول دلکش بر آر

۱- موب: حکیم ، ۲- ب: ناهوشمند، ۳- ج: حاشیه بنقل از «اس» (یعنی آئینه سکندری چاپ هند در ۱۲۳۶) ص ۴۰: خون‌خام ، ۴- چوم: دانا ، ۵- اصل: بارانش، متن از «اس» ص ۸۷ ، ۶- ب: روان ، ۷- این بیت در «ب» نیست ، ۸- فقط «ج» این بیت را دارد ، ۹- ب: بیامطرب و ، ۱۰- م، ب: بنالش در آور ، ۱۱- چوم: محتاج می ، ۱۲- آئینه سکندری چاپ: بیاساقیا ز آن می دلنواز، و اگر تصرف کاتب نباشد بهتر از متن است

بزن زخمه برتاروی بیدرنک<sup>۱</sup>  
 خوشا خرگه گرم در ماه دی  
 می روشن و ساقی چون شکر  
 کتابی و نقلی و همخوابیدی  
 کسی کاین تمناش همره بود  
 مشو ابله ای مرد عشرت‌پسند  
 بکف گیر جام درفشنده را  
 بیا ساقی آن ارغوانی شراب<sup>۲</sup>  
 بده تا بمستی کنم خواب خوش  
 بیا مطرب آن زخمه کزیک‌فغان  
 چنان زن که آتش زند سینه را  
 بیا ساقی آن ساغر دلگشای  
 بده تا دل از وی مصفا کنیم  
 بیا مطرب آن نای را کن بدست  
 چنان بلبش کن که عنقای روم  
 بیا ساقی آن سلسبیل حیات  
 بده تا چو منزل بنخاکم کند  
 بیا مطرب آن علم باریک را  
 فروگوی از آنگونه سوزان وتر  
 بیا ساقی آن کیمیای وجود  
 بمن ده که تا شادمانی کنم  
 بیا مطربا مو بمو باز جوی  
 که تا چون بمستان رسد<sup>۳</sup> ساز او  
 گر آسایشی دارای از روزگار

کشد راهزن چون مغان فرنگ  
 هم از تاب آتش هم از آب می  
 بریشم زنی ساده ز آن خوبتر  
 که جانی ستاند بهر لابه‌یی  
 اگر بیش جوید بس ابله بود<sup>۴</sup>  
 زعشرت دمی چند شو بهر‌ممنند  
 درو ریز یا قوت رخشنده را  
 که محراب زردشتیان شد خراب  
 کشم آتش غم بدان آب خوش  
 کشد زاهدانرا بکوی مغان  
 ز سر نو کند داغ دیرینه را  
 که صورت نمایست و معنی‌فزای  
 دو دریای معنی بیکجا کنیم  
 کزو ارغنونهای یونان شکست  
 از آن زاغ گوید بهر مرزو بوم  
 که شوید همه تیرگیها ز ذات  
 ز آرایش خاک ، پاکم کند  
 که روشن کند جان تاریک را  
 که دستار عالم ربایی ز سر  
 که بی‌همتایان را درآرد بجود  
 ز گنج سخن درفشانی کنم  
 زموی کمانچه نوای چوموی<sup>۵</sup>  
 گوارا شود می بر آواز او  
 جمال عزیزان غنیمت شمار

۱- بزن ز آن زمان راه ما بیدرنک ، م: بزن ز آن زمان درودی درنگ؟ ۲- چوم: اگر  
 بیش‌ازین جوید ابله‌بود ، ۳- چوم: ارغوانی شراب ، ۴- چ: نوایی چوموی ، ۵- م: ب: بری

دل از روی همصحبتهاش شاد کن  
 بجمعبیت دوستان روی نه  
 ز باد بهاری هوا مشکبوست  
 شده جلسوه گسر نازنینان باغ  
 بساط گل از سبزه گلشن شده  
 شده مشکبو غنچه در زیر پوست  
 بنقشه سر زلف را خم زده  
 گشاده گل لعل جلیباب نور  
 زبس تری اندام زیبای گل  
 شده سرخ گل مفرش بوستان  
 برون کرده سوسن زبان خموش  
 هوا بر سر سبزه میریخت سیم  
 بهر چشمه منقار بط آبگیر  
 بهر شاخ، مرغ ارغنون ساخته  
 از آن نغمه کو غارت هوش کرد  
 غزلخوانی بلبل صبح خیز  
 زه آواز دراج ورقص تذرو  
 ز نالیدن قمری خوش نوا  
 بیا ساقی آن جام دریا درون  
 بده تا نشاط درون آردم

بنقل و بمی<sup>۱</sup> مجلس آباد کن  
 پراگندگی را بیکسوی نه  
 عروس چمن ز آب گل شسته روست<sup>۲</sup>  
 رخ آراسته هریکی چون چراغ  
 چراغ گل از باد روشن شده  
 چو تعویذ مشکین بیازوی دوست  
 گره در دل غنچه غم زده  
 نظاره کنان چشم نرگس زدور<sup>۳</sup>  
 شده لرز لرزان سراپای گل  
 بصحرا برون آمده دوستان  
 همیکرد هر دم تقاضای نوش  
 مراغه همیکرد بر گل نسیم<sup>(۱)</sup>  
 چو مقراض زرین بقطع حریر  
 بهر نغمه گلبن سر انداخته  
 مغنی ترنم فراموش کرد  
 تمنای میخوارگان کرده تیز<sup>۴</sup>  
 سبک گشته درخاستن پای سرو  
 کبوتر معلق زنان در هوا  
 کزو گوهر مردم آید برون  
 برد سنگ و گوهر برون آردم

۱- ب: بنقل و بمی، ۲- م: ب: ز آب و گل، ۳- این بیت در موب نیست، ۴- م: ب: کرد تیز،

۵- م، ب: بر،

(۱) مراغه: ... و بمعنی غلطیدن باشد هموماً و غلطیدن اسب و خرا گویند خصوصاً، «برهان قاطع» و آقای دکتر محمد معین در حاشیه بنقل از «لغت فرس» ص ۴۴۷ «افزوده اند: باین معنی مأخوذ از عربی است: «مراغه کعبه» جای غلتیدن باشد»  
 عنصری (بلخی) گوید: چون مراغه کند کسی بر خاک چون بود (شود؟ دهخدا) خاک او، چه دارد باک؟

«لغت فرس، ص ۴۴۷»

بیا مطرب آن مایه دلخوشی  
 بگو تا دمی خرقه بازی کنیم  
 بیا ساقی آن باده بی خمار  
 که چون گم شود جان غمناک ما  
 بیا مطرب آواز برکش بلند  
 ز سر نوکسن آیین عشاق را  
 بیا ساقی آن می که کام منست  
 مرا با حریفان من نوش باد  
 بیا مطربا ساز کسن پرده را

که صوفی کند زو ملامت کشی  
 بمی دلخ خود را نمازی کنیم  
 فرو شوی ازین جان خاکی غبار  
 نریزد کسی جرعه برخاک ما  
 برون کن غم از سینه های نژند  
 بغلغل درآر این کهن طاق را  
 بمن ده که درخورد جام منست  
 حریفان بد را فسرآموش باد  
 بسوز این دل عشق پرورده را

رسید از بتان جان خسرو بکام  
 بیک زخم کن کار او را تمام



## ذکر

### نخلبند دیوان نکتہ دانی افضل الدین<sup>۲</sup> خواجہ جوی کرمانی<sup>(۱)</sup>

سخنوری بی نظیر و نکتہ پروری دلپذیرست، منظومات آن سپہر سریر نکتہ دانی و واردات آن مسند نشین محفل سخن دانی، اکثر رنگین و متین واقع شده، و معاصران سرآمد آن یگانہ زمان، اورا نخلبند شعراء<sup>۳</sup> گفته اند، و بعد ازو نیز ہر زمان<sup>۴</sup> این خطابت برو مسلم داشته اند،

از اکثر کتب معتبر چنان بنظر این محقر رسیده کہ پدر او یکی از اکابر کرمان بودہ و نام فرزند خود افضل الدین<sup>(۲)</sup> نمودہ ولیکن برسبیل اشفاق و مہربانی، والدین اورا خواجو میخواندند<sup>۴</sup> چنانچہ رسم پدر و مادرست کہ اطفال را نوازشی مینمایند و نام نازی برایشان می گذارند و آنجماعت را بدان اسم مینوازند و مہربانی میفرمایند، اما چون افضل الدین بسن رشد و تمیز رسید، پدرش داعی حق را لبیک اجابت گفت، خواجو در اول جوانی و آغاز نوبہار زندگانی، در مقام انتظام نظم شد، و بنا بر لقب والدین، تخلص خود خواجو قرار داد، و او در آن فن جدوجہد نمودہ<sup>۵</sup> در اندک زمانی در سخنوری صاحب رتبہ شد، بعد از شناخت مرتبہ خود ہوای سیروسفر در سر آن سخنور جلوہ کردہ<sup>۶</sup> بسیاحت مشغول گردید، و در عین مسافرت بہ بغداد رسید، و کتاب ہمای و ہمایون را در آنجا منظوم ساخت، عدد ادبیات آن نظم ہفت ہزار بیت است<sup>(۳)</sup> و این ضعیف ساقی نامہ اورا از آن کتاب بر آورده درین اوراق پریشان بر بیاض برد، تکلف بر طرف کہ در آن مثنوی داد سخنوری دادہ، و کمال شاعری بجا

۱- ج: بستان، ۲- مرپ: افضل الشعراء، ۳- ج: ہر زمان، ۴- ج: میخوانند، ۵- بدین،

۶- ج: و در آن فن جدوجہدی تمام نمودہ تا، ۷- ج: ولی آن،

(۱ و ۲) کنیہ و لقب و نام و نسب صحیح خواجو بدین قرارست: ابوالعطاء کمال الدین محمود بن علی بن محمود مرشدی کرمانی، و اینکہ نام یاقبش بقول مؤلف «افضل الدین» بودہ، محل تردید است، رک: ہدیۃ العارفین ج ۲ ص ۴۰۸ و مقدمہ دیوان ص ۲،

(۳) عدد ابیات این منظومہ ۴۴۰۷ بیت است،

آورده، و میگویند که **خمس** حضرت شیخ نامی گرامی **شیخ نظامی** را تتبع کرده ولی<sup>۱</sup> **اشتهار نیافته** و بر روی کار نیامده، مگر **روضه الانوار** که در برابر **مخزن اسرار منظوم ساخته**، این چند بیت از آن کتابست:

### روضه الانوار

عقل درین ره همه دانی ندید	آن همه دانست که عقل آفرید
هر شجری را ثمری داده اند	هر صدفی را گهری داده اند
اهل معانی که سخن پرورند	هریک ازین گنج نصیبی برند
آنکه در گلشن معنی گشاد	برگ گلی بیش بخواجه نداد
صبح ازل تا بابد یکدمست	فیض فنا تا ببقا یک نمست
ساحل دریای الهی که دید؟	ماهی این چشمه کماهی که دید
عقل مقصر بود از درک خویش	برعقلا فرض بود ترک خویش
غره بدانش مشو از عاقلی	دانش مغرور، بود جاهلی
شرح فصاحت ز خموشان شنو	مدح خموشان ز سروشان شنو
هر کس ازین خوان قدری یافتند	وز ره <sup>۲</sup> دانش خبری یافتند

دیوانش مشتمل بر قصائد غرا و ابیات مصنوع و غزلیات خوب و مقطعات مرغوبست، و آن همگی بیست هزار بیت باشد<sup>(۱)</sup>،

۱- ج: ولی آن، ۲- ج: دره

(۱) آثار **خواجو** از نظم و نثر بشرحی که دوست دانشمند آقای **احمد سهیلی** در مقدمه دیوان وی نوشته اند، اجمالا بشرح ذیلست:

۱- **صنایع الکمال** مشتمل بر قصائد و قطعات و ترکیبات و ترجیعات و غزلیات است، غزلیات درین دیوان بدو دفتر تقسیم شده: **مفریات و حضریات**، و مجموع اشعار این دیوان ده هزار و هفتصد و سی و شش بیت است<sup>۲</sup>

۲- **بدایع الجمال** مشتمل بر قصائد و ترکیبات و غزلیات و رباعیات، دفتر غزلیات این کتاب **شوقیات** نام دارد<sup>۳</sup>

۳- **همای و همایون** این مثنوی بهر متقارب در مقابل **اسکندرنامه نظامی** گفته شده، تعداد ابیاتش ۴۴۰۷ و تاریخ نظم آن ۷۳۲ هجریست چنانکه خود گوید:

من این نامور نامه از بهر نام      چو کردم بفال همایون تمام

بقیه در صفحه بعد



بتحقیق پیوسته که آن نادره عصر خود در هنگام سیاری بسعادت خدمت مقرب  
بارگاه صمدانی شیخ علاءالدوله سمنانی<sup>(۱)</sup> مستعد گردیده و دست اثابت بآن

مانده از صفحه قبل

کنم بذل هر که دارد هوس

که تاریخ این نامه بذل (۷۳۲) است و بس

این مثنوی بسال ۱۸۷۱ م در هند چاپ شده است

۴- **مثنوی گل و نوز** بروزن **خروشیرین حکیم نظامی** گفته شده، تعداد

ابیاتش دوهزار و پانصد و تاریخ نظم آن ۷۴۲ هجریست، چنانکه خود در ختام آن گوید:

بروز حیم و از مه دال رفته

زهجرت باومیم و ذال (۷۴۲) رفته

۵- **روضه الانوار** در برابر **مخزن الاسرار نظامی** گفته شده، تعداد ابیاتش ۲۲۲۴ و

شامل هفده مقاله در سیر و سلوک میباشد، این منظومه بسال ۷۴۳ هجری در بیان یافته و شاعر در ختام آن گوید:

روز الف بود که والا دبیر

نقش فب باز گرفت از حریر

حیم زیادت شده بر میم و ذال (۷۴۳)

آمده چون عین منعل هلال

این مثنوی بسال ۱۳۰۷ شمسی در تهران بطبع رسیده است

۶- **کمال نامه** بر وزن **بهر امانه نظامی** شامل دوازده باب در سیر و سلوک است، تعداد

ابیات آن ۱۸۴۹ و تاریخ ختم آن ۷۴۴ هجریست، چنانکه گوید:

شد بتاریخ همد و چل و چار

کار این نقش آذری چو نگار

۷- **گوهر نامه** بروزن **خروشیرین نظامی** است، در ۱۰۳۲ بیت که بسال ۷۴۶ هجری

گفته شده و تاریخ اتمامش اینست:

مه تیر و ز مه یک تیم رفته

زهجرت ذال و اوومیم (۷۴۶) رفته

۸- **سام نامه** داستانی عشقیست که ببحر متقارب گفته شده و بخواجه منسوبست و صحت این

نسبت نامعلوم، این مثنوی در حدود ۳۷۰۰ بیت در **لاهور** چاپ شده ولی تعداد ابیاتش را بیش ازین

گفته اند

۹- **مفاتیح القلوب و مصابیح الغیوب** خواجو از مجموع اشعار مختلف خود آنچه را که

بنظری در محاضره و معاویره بکار میآمد جمع آوری کرده، در پنج فصل و بیست و هشت باب آنرا تنظیم

کرده است، سال اتمام این تألیف ۷۴۷ هجریست و خود در تاریخ اتمام این تألیف گفته است:

زهجرت ذال و میم و ذال گذشته

ز ماه مهر کاف و ها گذشته

۷۴۷

۲۵ روز

۱۰- **رساله البادیه** در مناظره تمد و بوریاست و بشر فیح و بیانی ملیح در سال ۷۴۸ گفته شده،

۱۱- **رساله سبع المثانی** در مناظره تیغ و قلم است، نشر آن متکلفانه و سال تألیف ۷۴۸ است

۱۲- **رساله مناظره شمس و صحاب**، سال تألیف آن بدرست معلوم نیست و ظاهراً بعد از

سبع المثانی تألیف شده و نشر آن فیصحت، گ

(۱) ابوالکارم رکن الدین علاءالدوله احمد بن محمد بیابانکی سمنانی متوفی در ۷۳۶،

اوراست :

بقیه در صفحه بعد